

دکتر دیوید هاوارد، جاشوا-روت، جلسه ۳۲

شرح حال روت

دیوید هاوارد و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر دیوید هاوارد است که در حال تدریس در مورد کتاب‌های یوشع تا روت است. این جلسه ۳۲، شرح روت است.

دوباره سلام. و حالا می‌خواهیم از جایی که مقدمه‌ی کتاب روت را تمام کردیم، ادامه دهیم. و به خود کتاب روت می‌پردازیم و چهار فصل آن را شرح می‌دهیم. خوب، اگر کتاب مقدس‌هایتان را تا فصل اول باز کرده‌اید،...

و از برخی جهات می‌توانیم این کتاب را به عنوان نوعی تعامل بین ایده‌های تخلیه و پر کردن ببینیم. در فصل اول، چیزی را می‌بینیم که می‌توانیم آن را یک خانواده خداترس بنامیم که با مرگ افراد خالی شده است. و سپس این خانواده خداترس در اواخر با پیوند بوعز و روت و فرزندی که از آنها متولد می‌شود، پر می‌شود.

بنابراین، به هر حال، بخش اول کتاب، آیات یک تا پنج، خیلی سریع صحنه را آماده می‌کند. این بخش شرح حال الیمک، بزرگ خاندان، یا نعومی یا پسران را به ما نمی‌دهد. فقط می‌گوید الیمک و نعومی آنجا بودند.

آنها دو پسر داشتند و سپس الیمک درگذشت. و سپس آن دو پسر با دو زن موآبی، عرفه و روت، ازدواج کردند و پسرانشان مردند. بنابراین، ناگهان سه زن باقی ماند.

ما نائومی، مادر شوهر، و دو دختر را داریم. نائومی اهل یهودا، اهل بیت لحم و آنها اهل موآب هستند. و این زمان بحرانی در سرزمین است زیرا قحطی وجود دارد.

بنابراین، نعومی وظیفه خود می‌داند که دخترانش را از هرگونه تعهدی نسبت به خود آزاد کند و به آنها می‌گوید که باید به خانه‌های خود بازگردند. در آیه ششم، او به آنها می‌گوید که چون شنیده است در سرزمین موآب غذا وجود دارد، به آنها می‌گوید و به دو عروس خود می‌گوید که به آنها برگردند. هر دو عروس از رفتن امتناع می‌کنند.

آنها گریه می‌کنند و به او می‌چسبند. و آیه ده، خوب، آیه نه، او می‌گوید: باشد که خداوند به هر یک از شما عطا کند که در خانه شوهرش آرامش بیابید. برگردید و در آنجا شوهر پیدا کنید.

و او آنها را بوسید. آنها صدایشان را بلند کردند و گریه کردند. و گفتند، آیه دهم، نه، ما با تو باز خواهیم گشت.

و او اصرار می‌کند که نه، تو باید برگردی. برو چون من برای شوهر کردن خیلی پیر هستم. من نمی‌توانم. بچه‌دار شوم که تو بتوانی با آنها ازدواج کنی.

حتی اگر چنین باشد، مدت زیادی طول خواهد کشید. پس برگرد، زیرا به خاطر تو، برای من بسیار تلخ است. که دست خداوند علیه من دراز شده است.

آیه سیزدهم. آن ایده تلخی، ایده‌ای است که چند بیت بعد به ذهن خطور می‌کند. بنابراین، همه آنها دوباره گریه کردند.

و عرفه تصمیم می‌گیرد او را ترک کند. بنابراین، او مادر شوهرش را می‌بوسد، آیه سیزدهم، اما روت به او می‌چسبد. و نعومی می‌گوید، بین، خواهر شوهرت رفته است.

چرا با او بر نمی‌گردد؟ و سپس روت با این جمله‌ی زیبای وفاداری پاسخ می‌دهد. این یکی از زیباترین جملاتی است که در کتاب مقدس می‌یابیم. این رابطه‌ی جنسی بین عروس و مادرشوهر نیست، اما می‌تواند به عنوان الگویی برای بسیاری از دوستی‌ها و پیمان‌ها و مطمئناً ازدواج‌ها نیز باشد.

و او می‌گوید، آیه شانزدهم، نه، مرا بیرون نکن، زیرا هر جا که بروی، من هم خواهم رفت. هر جا که منزل کنی، من هم منزل خواهم کرد. قوم تو، قوم من خواهد بود.

خدای تو، خدای من. بنابراین بلافاصله می‌بینیم که این بیگانه اهل موآب، مادر شوهرش را در یک رابطه انسانی در آغوش می‌گیرد، اما به او همچنان گفته می‌شود که خدای تو خدای من خواهد بود. باز هم، مشابه آنچه راحاب به بنی‌اسرائیل گفت، با کلماتی نه کاملاً یکسان، اما اساساً، من خدای قوم تو را در آغوش خواهم گرفت و خدای خود، بعل، را رد خواهم کرد.

در مورد روت، این به معنای رد سیستم مذهبی موآبی‌ها با رهبری کموش است. وقتی تو بمیری، من هم خواهم مرد. من آنجا دفن خواهم شد.

باشد که خداوند با من چنین و حتی بیشتر از این کند. اگر چیزی جز مرگ مرا از تو جدا کند. پس این فقط یک چیز زیباست.

بنابراین، آنها به خانه برمی‌گردند و وقتی به بیت‌لحم برمی‌گردند، مردم بیرون می‌آیند و به نعومی سلام می‌کنند، و به سختی می‌توانند او را بشناسند. آنها می‌گویند، آیا این نعومی است؟ او مرگ سه نفر از خویشاوندانش شوهر و دو پسرش، و رها شدن توسط یکی از عروس‌های دخترش را متحمل شده است. بنابراین، او در آیه ۲۰ می‌گوید: «مرا نعومی صدا نکنید، مرا ماره صدا کنید ۲۰»

یه بازی با کلمات هست که احتمالاً بیشتر کتاب مقدس‌ها یه پاورقی یا یه حاشیه دارن که اینو توضیح می‌ده. کلمه ماره به معنی تلخه، و کلمه نائومی با کلمه زیبا یا دلپذیر مرتبطه. پس یه تغییر بزرگ تو شخصیت و سرنوشت نائومی اتفاق می‌افته.

او می‌خواهد بخشی از زندگی زیبایش را پشت سر بگذارد، و دارد وارد مرحله‌ی تاریکی می‌شود که انگار می‌خواهد در آن غرق شود. و دلیلش این است که خداوند متعال با من خیلی بدرفتاری کرده است. من با دلی پر از غم از آنجا رفتم.

او مرا دست خالی برگردانده است. بنابراین، این ایده خالی شدن یک خانواده در فصل اول است. پس چرا من را نعومی صدا می‌زنند در حالی که خداوند علیه من شهادت داده و قادر مطلق مصیبتی بر من نازل کرده است؟ بنابراین، آنها به بیت‌لحم برمی‌گردند، و این در آغاز برداشت جو است.

و به نظر می‌رسد که این اتفاقات خوبی را نوید می‌دهد. اول از همه، در ابتدای فصل، قحطی در سرزمین رخ می‌دهد. اما اکنون، در پایان فصل، آنها در حال بازگشت هستند و ظاهراً باران باریده و محصول برداشت شده است.

و البته این، پیش‌زمینه‌ای برای چند فصل بعدی را تشکیل می‌دهد. بنابراین، در فصل دوم، ما نوعی پیشرفت در امور داریم، و بوعز و نعومی با هم ملاقات می‌کنند. بوعز و روت با مردی که در نهایت، روت با او ازدواج خواهد کرد، آشنا می‌شوند.

بنابراین، ما بلافاصله در فصل دوم، آیه اول با بوعز آشنا می‌شویم. نعومی یکی از خویشاوندان شوهرش را داشت، بنابراین او نیز یک اسرائیلی از قبیله یهودا، مردی شایسته از قبیله الیملک بود که نامش بوعز بود. و به هر حال، نام بوعز به این معنی است که در او قدرت وجود دارد.

متن هیچ اشاره‌ای به این موضوع نمی‌کند، اما اسم خوبی است. اسم محکمی است. بنابراین روت موآبی به نعومی گفت، بگذار من به مزرعه بروم و بعد از او در میان خوشه‌های گندم خوشه‌چینی کنم.

و این به قوانین پنجگانه در تثنیه برمی‌گردد، جایی که به آنها گفته شده است، وقتی گاو در حال شخم زدن زمین است، بگذارید پس‌مانده‌ها بیفتند و گاو بتواند بخورد، زیرا ارزش کارش را دارد. اما همچنین، فقرا می‌توانند از او پیروی کنند و آنچه را که باقی مانده است، جمع‌آوری کنند. بنابراین، این یک توشه برای فقرا است.

و بنابراین، روت به نعومی می‌گوید، من می‌خواهم این کار را انجام دهم. و می‌خواهم در میان خوشه‌های گندم، به دنبال او خوشه‌چینی کنم، کسی که در مزرعه‌اش مورد لطف قرار خواهد گرفت. او نمی‌داند او کیست، اما خواهد رفت.

و بنابراین، او به راه می‌افتد، در آیه سوم، پس از دروگران به مزرعه می‌رود، و در آیه سوم آمده است که او اتفاقاً به بخشی از مزرعه که متعلق به بوعز بود، رسید. کاملاً اتفاقی به آنجا رسید. کاملاً اتفاقی.

یا شاید مشیت الهی هم در آنجا وجود دارد. و بنابراین بوعز از بیت لحم می‌آید و این را می‌بیند، و این زن جوان را می‌بیند، و از دروگران می‌پرسد که او کیست. آنها به او می‌گویند که او کیست.

و او یک زن جوان موآبی است، آیه شش و آیه هفت، او می‌آید و ادعای جسورانه‌تری می‌کند. در آیه دو، او می‌گوید، می‌خواهم بروم در میان خوشه‌های گندم، فقط مقداری فضل، ته‌مانده، خوشه‌چینی کنم.

اما در آیه هفتم، او می‌گوید، بگذارید من خوشه‌چینی کنم و بعد از دروگران، در میان بافه‌ها جمع کنم. خب، بافه‌ها همان دسته‌هایی هستند که کنار هم قرار می‌گیرند. او می‌خواهد بخشی از یک چیز فراوان‌تر باشد، و به نظر می‌رسد که این کمی بیشتر یک درخواست جسورانه است، همانطور که در این فصل، در آیه هفتم، آمده است.

بنابراین، او دارد می‌آید، دارد این کار را می‌کند. و بنابراین، بوعز سپس با روت روبرو می‌شود یا با روت درگیر می‌شود، و این سخنان شگفت‌انگیز را به او می‌گوید، و می‌گوید، جای دیگری نرو. اینجا بمان، و قوم من از تو مراقبت خواهند کرد.

با دختران برو. مردان جوان من به تو دست نخواهند زد. بنابراین، در آیه دهم، او به روی خود می‌افتد، به زمین تعظیم می‌کند و می‌گوید: «چرا در نظر تو مورد لطف قرار گرفته‌ام؟ تا به من توجه کنی، زیرا من یک غریبه هستم.»

بنابراین، او از وضعیت بیگانه بودن خود آگاه است، و با اینکه نعومی را در آغوش گرفته و خدای خود را پذیرفته است، هنوز هم متعجب است، به طرز خوشایندی متعجب است که کسی از بیت لحم، کسی از

یهودا، او را که یک بیگانه است، پذیرفته و با او اینقدر خوب رفتار کرده است. و در آیه ۱۲، یا آیات ۱۱ و بوعز به او پاسخ می‌دهد و می‌گوید، به خاطر اعتبار تو، هر کاری که با مادر شوهرت انجام داده‌ای، ۱۲، وفاداری‌ای که نشان داده‌ای، خداوند باید پاداش آنها را به تو بدهد. پایان آیه ۱۲.

و ببینید، چه جمله‌بندی زیبایی در انتهای آیه ۱۲ دارد. می‌گوید، خداوند، خدای اسرائیل، که زیر بال‌هایش پناه گرفته‌ای، پاداش کاملی به تو عطا فرماید. و ایده بال‌های عقاب، یا بال‌های یک پرنده، یا بال‌های خداوند، تصویری بسیار زیبا است که در کتاب مقدس می‌یابیم.

در خروج ۱۹، درباره اینکه چگونه خدا آنها را زیر بال‌هایشان، زیر بال‌های خودش، خواهد آورد صحبت می‌کند. در جای دیگر، درباره بالا رفتن مانند بال‌های عقاب صحبت می‌کند، و بال‌ها در این نوع زمینه به معنای پناه دادن و محافظت هستند. بنابراین، او زیر بال‌های خداوند آمده است تا پناه بگیرد.

و بنابراین، او متوجه می‌شود که مورد لطف قرار گرفته است و سپاسگزار است (آیه ۱۳). (و بنابراین، او در آیه ۱۴، او را برای صرف غذا به سفره خود دعوت می‌کند. و در آیه ۱۵، به مردان جوان دستور می‌دهد که بگذارند او در میان بافه‌ها تکیه دهد).

همچنین، در آیه ۱۶، در حالی که شما مشغول این کار هستید، دوستان، مقداری از بافه‌ها را بیرون بیاورید و به او غذای اضافی بدهید. بیایید این کار را برایش انجام دهیم. بنابراین، شما روحیه سخاوتمندی را از جانب بوعز می‌بینید.

او از مقداری ضایعات اضافی و بخش اضافی غذا دریغ نمی‌کند، بلکه فقط می‌گوید، خب، او می‌تواند هر چه می‌تواند بردارد. بنابراین، همه این شخصیت‌ها دلسوز هستند. نائومی، بیوه، و او فرزندان را از دست داده است.

روت مطمئناً زن دلسوزی است، بوعز هم همینطور. بنابراین، او برداشت را تمام می‌کند و غذا را برمی‌گرداند و به مادرشوهرش نشان می‌دهد که چه چیزی به دست آورده است. او حدود یک ایفه جو، معادل حدود دو سوم پیمانانه جو، به دست آورد.

و برمی‌گردد و ماجرا را برای مادر شوهرش تعریف می‌کند. و نوعی او را برکت می‌دهد. آیه ۲۰، باشد که خداوند او را برکت دهد، که مهربانی‌اش زندگان و مردگان را رها نکرده است.

و به نوعی، او می‌داند که او از اقوام نزدیک آنهاست. پایان آیه ۲۰. پس این چیز خوبی است.

نائومی می‌گوید، به کاری که می‌کنی ادامه بده. و سپس روث با مادرشوهرش زندگی می‌کند. به نظر می‌رسد بین فصل‌های ۲ و ۳ فاصله زمانی وجود دارد. اما حالا نائومی نقشه دیگری را عملی می‌کند.

و او نسبت به عروسش احساس تعهد می‌کند. بدون شک به این دلیل که عروسش وفاداری زیادی به او نشان داده است. بنابراین، در فصل ۳، آیه ۱، او می‌گوید: «دخترم، آیا نباید برای تو آسایش بطلبم تا برایت خوب باشد؟ آیا بوعز از خویشاوندان تو نیست که زنان آنجا بودند؟ شاید آینده‌ای برای تو با بوعز وجود داشته باشد.»

و من، به عنوان مادر شوهرت، نسبت به تو احساس وظیفه می‌کنم که از تو محافظت کنم. بنابراین، می‌خواهم چند پیشنهاد بدهم که باید انجام دهی. و این باید جایی باشد که در آن به آرامش برسی.

این فصل با ایده استراحت آغاز و پایان می‌یابد. فصل ۳، آیه ۱. دخترم، آیا نباید برای تو آرامش بطلبم؟ و سپس آیه ۱۸. نعومی با روت صحبت می‌کند و می‌گوید: صبر کن، دخترم، تا بفهمی ماجرا از چه قرار است.

زیرا آن مرد جز حل و فصل موضوع امروز، آرام نخواهد گرفت. بنابراین، بوعز تا زمانی که موضوع را حل و فصل کند و استراحت کند، به کار خود ادامه خواهد داد. و این، هم برای او و هم برای روت، آرامش خواهد بود.

بنابراین، نعومی در آیه ۳ به روت می‌گوید که خود را بشوید و آماده رفتن شود. و به جایی که بوعز است برود. و منتظر بماند تا دراز بکشد. و سپس برود و پاهایش را باز کند و آنجا دراز بکشد.

و او به شما خواهد گفت که چه کار کنید. این ایده‌ی بیرون آوردن پاهایش، ما کاملاً در مورد اینکه دقیقاً چه بوده، مطمئن نیستیم. برخی فقط گفته‌اند که فقط بیرون آوردن پتو و شاید رفتن به زیر پتو بوده است.

بعضی‌ها گفته‌اند که این واقعاً اغواگری جنسی است. من مطمئن نیستم که همین باشد. اما مطمئناً، رگه‌هایی از تمایلات جنسی در آن وجود دارد.

مطمئن نیستم که اگر خودم بودم به دختران نوجوان خودم دستور می‌دادم که هر زمان و هر کجا با یک مرد چنین کنند. اما به هر حال، او این کار را می‌کند. و بوعز در آیه ۷ خورده و نوشیده و دلش شاد بوده است.

بنابراین، او شاید یک یا دو فنجان بیشتر از آنچه که باید می‌نوشید، شراب نوشیده است. و او می‌رود تا دراز بکشد و او به آرامی می‌آید و پاهایش را می‌پوشاند. و او بیدار می‌شود و می‌گوید، تو کیستی؟ آیه ۹. و او گفت. من روت هستم، کنیز تو.

و سپس می‌گوید، بال‌هایت را بر بندهات بگستر، زیرا تو نجات‌دهنده‌ای. در برخی نسخه‌ها آمده است که جامه خود را بر بندهات بگستر. اما به معنای واقعی کلمه، می‌گوید بال‌هایت را بگستر.

و من فکر می‌کنم این دقیقاً همان اشاره‌ای است که در فصل ۲، آیه ۱۲، در مورد خداوند، خدای اسرائیل، که شما زیر بال‌های او پناه می‌برید، آمده است. بنابراین، خداوند قرار است برای روت پناهگاهی فراهم کند. و در اینجا روت به طور خاص از بوعز می‌خواهد که منبع حفاظت و پناهگاه او باشد.

.گوئل هستی. تو این نجات‌دهنده‌ی خویشاوند هستی.

و او گفت، دخترم، خداوند تو را برکت دهد. تو این آخرین مهربانی را از اولین آن بزرگتر کردی، زیرا به دنبال مردان جوان، چه فقیر و چه پیر، نرفته‌ای. بنابراین، بوعز، مرد نسبتاً ثروتمند احتمالاً در سنین میانسالی یا بالاتر است.

و او یک زن جوان است. او می‌توانست هر یک از مردان جوان را داشته باشد. اما او به سراغ او، یک مرد مسن‌تر، می‌آید و او از این بابت سپاسگزار است.

و بنابراین، در آیه ۱۱، او می‌گوید، هر کاری که بخواهی انجام خواهم داد زیرا همه می‌دانند که تو زن شایسته‌ای هستی. آیه ۱۱. قبلاً به اِشْت اشاره کردیم.

الان پاکش کردم، اما در مقدمه در موردش صحبت کردیم. این همان کلمه‌ای است که در کتاب امثال پیدا می‌کنید، یک همسر عالی. اما او گفت، بله، من یک نجات‌دهنده هستم، آیه ۱۲.

اما یه نجات‌دهنده‌ی دیگه هم هست که از نظر شانس ازدواج از من به تو نزدیک‌تره. پس اول باید باهاش صحبت کنیم. و اگه اون حاضر به این کار شد، اونوقت تو باید زنش بشی.

اگر نه، حتماً این کار را خواهم کرد. پس، تا صبح دراز بکش و من اوضاع را بررسی می‌کنم. و او به خانه برمی‌گردد و همه چیز را برای نائومی تعریف می‌کند.

و همه چیز برای یک پایان مطلوب آماده و مهیاست. و آنها این را انتظار دارند. بنابراین، او منتظر می‌ماند.

او تصمیم می‌گیرد صبر کند. و سپس بوعز، در فصل ۴، برای حل و فصل موضوع می‌رود. بنابراین، در فصل ۴، بوعز به دروازه شهر می‌رود.

و آن نجات‌دهنده‌ای که بوعز درباره‌اش گفته بود، از راه رسید. بوعز گفت: «بیا اینجا. بیا بنشینیم و گپی بزنیم.»

بنابراین، او ده نفر از بزرگان شهر را نیز برای شهادت دادن فرا می‌خواند. به یاد داشته باشید که در کتاب تثنیه، در مراسم بازخرید برادر شوهر، بزرگان نیز بخشی از آن هستند. و اگر برادر شوهر نخواهد ازدواج کند، زن باید صندل‌هایش را درآورد و به صورتش تف کند.

این، به طور دقیق، برادر شوهر شما نیست. و اوضاع کمی متفاوت است. ما اینجا در مورد ملک صحبت می‌کنیم، که بیشتر یادآور لایوان ۲۵ است تا تثنیه ۲۵.

اما به هر حال، او بزرگان را می‌آورد. بزرگان آشکارا به نوعی متولیان عمومی امور شهر هستند. و بنابراین، او در آیه ۳ درباره نوعی به بازخریدار می‌گوید، و او در حال فروش قطعه زمینی است که متعلق به الیملک، یکی از اقوام مشترک، بوده است.

و بوعز، به شیوه‌ای صریح و صادقانه، می‌گوید که فکر کردم باید این موضوع را به تو بگویم. تو باید فرصت خرید این زمین را داشته باشی. و بنابراین، خویشاوند نزدیک گفت: بله، عالیه.

بنابراین، من آن را بازخرید خواهم کرد، پایان آیه ۴. اما بعد بوعز می‌گوید، خب، یک متمم وجود دارد که با این همراه است. یک مورد اضافی در متن دقیق اینجا وجود دارد، یا این سند اضافی. چیز دیگری هم هست که باید بدانید.

آیه ۵، روزی که مزرعه را از دست نوعی می‌خری، باید روت موآبی، بیوه متوفی، را نیز به دست آوری تا نام متوفی در میراثش جاودانه بماند. این آیه ۵ است. و همانطور که در مقدمه کتاب گفتیم، این شرط در هیچ کجای اسفار پنجگانه یافت نمی‌شود. بنابراین به نظر می‌رسد که این رسم در سال‌های بعد رواج یافته است.

اما به نظر می‌رسد که آن خویشاوند نزدیک، اعتبار این موضوع را پذیرفته است. او نمی‌گوید، نه، نه، نه، اشتباه می‌کنی. این حرف درستی نیست.

در آیه ۶، او می‌گوید، خب، پس نمی‌توانم این کار را انجام دهم، زیرا این کار به میراث من آسیب می‌رساند. بنابراین، باز هم، اینها بخش‌هایی از آن چیزهایی هستند که به نظر می‌رسد رسومی هستند که توسعه یافته‌اند. آنها به طور خاص در تثنیه یا لایوان ذکر نشده‌اند.

اکنون این را می‌گویند، نویسنده کتاب اطلاعات پیش‌زمینه بیشتری به ما می‌دهد. در آیه ۷ و بعد از آن، او می‌گوید: «این رسم آن زمان بود. اگر کسی می‌خواست چنین معامله‌ای انجام دهد، کفش خود را درمی‌آورد و به دیگری می‌داد، و این شیوه ملاقات بود و این را به عنوان شاهد در اسرائیل گواهی می‌داد».

که در تثنیه در تضاد با این است که اگر برادر شوهر از انجام این کار امتناع ورزد، همسر، همسر بیوه، باید صندل‌های برادر شوهر را از پایش بیرون بکشد و سپس به صورتش تف کند. بنابراین این یک نوع معامله بسیار متمدنانه‌تر است. اما به نظر می‌رسد که تعویض صندل‌ها به نوعی این است که شما صندل را درمی‌آورید، در برابر راه رفتن و پا گذاشتن روی چیزهای بد آسیب‌پذیرتر هستید.

بنابراین، این نشانه‌ای از تبادل اعتماد و احترام بین این دو است. بنابراین، در آیه ۶، متاسفم، آیه ۸، وقتی منجی به بوعز گفت، آن را برای خودت بردار، صندلش را درآورد. و سپس بوعز به دیگران گفت، شما شاهد هستید که این اتفاق می‌افتد.

و همه در آیه ۱۱ با هم همصدا می‌شوند و می‌گویند، بله، ما شاهد هستیم. باشد که خداوند زنی را که به خانه تو می‌آید، مانند راحیل و لیه قرار دهد که با هم خانه اسرائیل را بنا کردند. به عبارت دیگر، باشد که او بارور باشد و نفوذ الهی داشته باشد و فرزندی داشته باشد.

راحیل و لیه مادران ۱۲ قبیله، به همراه صبیغه‌ها بودند. و این دعا، این برکتی است که مردم برای روت دعا می‌کنند. و باشد که تو در افراته شایسته عمل کنی، در بیت‌لحم نامدار باشی، و باشد که خانه‌ات مانند خانه‌ی فارز باشد، که تاملر برای یهودا به دنیا آورد، به خاطر فرزندی که خداوند از این زن جوان به تو خواهد داد.

بنابراین، بوعز روت را گرفت، آیه ۱۳، و روت همسر او شد. بوعز به روت درآمد، روت باردار شد و پسری به دنیا آورد. و زنان به نعومی گفتند: «تو مبارک هستی زیرا خداوند تو را بدون نجات‌دهنده رها نکرده است.»

به این ترتیب، بوعز داماد او می‌شود. و او برای تو احیاکننده‌ی زندگی خواهد بود. او فکر می‌کرد که زندگی‌اش به پایان رسیده است، همانطور که در فصل ۱ آمده است. این فرزند اکنون احیاکننده‌ی زندگی برای تو و تغذیه‌کننده‌ی تو در دوران پیری خواهد بود.

و عروست که تو را دوست دارد و بیش از هفت پسر دارد، او را به دنیا آورده است. پس نعومی او را به زنی می‌گیرد و دایه او می‌شود. و نامی به او دادند، نامش عوبید بود.

، و او پدر یسی، پدر داوود است. بنابراین، این داستان زیبا با اصل و نسب داوود به پایان می‌رسد. سپس، همانطور که در متون دیگر گفته‌ایم، تبارشناسی دوباره یهودا را به داوود پیوند می‌دهد.

و در نهایت داستان زیبایی از آب در می‌آید. همه چیز برای همه شخصیت‌ها خوب پیش می‌رود. واقعاً هیچ شخصیت شروری در این داستان وجود ندارد.

این فقط شرایط غم‌انگیز مرگ شوهران در فصل ۱ است. این عامل بالقوه پیچیده، این خویشاوند نجات‌دهنده، این خویشاوند نزدیک، فصل ۳. اما خودش با برنامه موافقت می‌کند و به بوعز اجازه می‌دهد با روت ازدواج کند. و همه تا ابد با خوشحالی زندگی می‌کنند. لازم نیست در این مورد بی‌تفاوت باشید.

،اما خدا در این کتاب کار می کند. و ما شاهد هدایت به زندگی پادشاه بزرگ و خداترس، پادشاه داوود هستیم.

این دکتر دیوید هاوارد است که در حال تدریس در مورد کتاب های یوشع تا روت است. این جلسه ۳۲، شرح روت است.